Criminal Law and Criminology Studies Online ISSN: 2588-5901

Journal of the Faculty of Law and Political Science Volume: 55, Issue:3

Homepage: https://clcs.ut.ac.ir Autumn 2025

From Childhood Trauma to Adolescent Theft:
A Field Study in Alborz Province Correctional Centers

Mehdi Vahdat Taher[1]✉ | Hassanali Moazenzadegan [2] | Hossein Gholami Doon[3] | Faramarz Sohrabi[4]

1. PhD. Candidate in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
   Email: mahdivahdattaher@gmail.com
2. Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
   Email: ha.moazenzadegan@atu.ac.ir
3. Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
   Email: hossein.gholami@atu.ac.ir
4. Professor, Department of Clinical Psychology, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
   Email: sohrabi@atu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Manuscript Received:
30 June 2025
Accepted:
21 November 2025
Published online:
21 December 2025

Keywords:
Adverse Childhood Experiences (ACEs), Juvenile Delinquency, Theft Offense, Emotional and Physical Neglect, Developmental Criminology.

ABSTRACT

Adverse childhood experiences (ACEs) are significant developmental risk factors that, in interaction with individual, familial, and social conditions, may increase adolescents' vulnerability to delinquency. This study examined the relationship between adverse childhood experiences and theft offending and compared these experiences among adolescents who had committed theft and non-delinquent adolescents in Alborz Province, Iran. This quantitative study used a causal-comparative (ex post facto), cross-sectional design. The sample included 62 adolescents aged 15–18 who had committed theft and resided in the Juvenile Correction and Rehabilitation Center of Alborz Province, and 742 non-delinquent adolescents (412 boys and 330 girls). Childhood trauma was assessed using the Childhood Trauma Questionnaire (CTQ), supplemented by questions on violence against mothers and family dysfunction. Data were analyzed using the non-parametric Mann–Whitney U test. The findings showed that total childhood trauma scores and all dimensions were significantly higher among adolescents who had committed theft than among non-delinquent adolescents ($p < .001$). The largest difference concerned physical neglect, followed by other forms of maltreatment and neglect. The former group also reported more frequent exposure to violence against their mothers, parental divorce, parental substance abuse, and parental incarceration. These findings suggest that adolescent theft cannot be explained solely by a single risk factor or economic motivation. Rather, cumulative adverse childhood experiences may increase vulnerability to delinquency by undermining parental care and supervision, emotional bonds, and self-regulatory processes. Preventing adolescent theft therefore requires early identification of children exposed to adversity and stronger family-centered interventions and social support.

Cite this article: Vahdat Taher, Mehdi; Moazenzadegan, Hassanali; Gholami Doon, Hossein; Sohrabi, Faramarz (2025). "From Childhood Trauma to Adolescent Theft: A Field Study in Alborz Province Correctional Centers". *Criminal Law and Criminology Studies*, 55(3): 81-101.

DOI: https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2026.397840.2012

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2026.397840.2012

مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی

مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی

https://clcs.ut.ac.ir

شاپا الکترونیکی: ۵۹۰۱-۲۵۸۸

دوره ۵۵، شماره ۳

پاییز ۱۴۰۴

از ترومای کودکی تا سرقت نوجوانی:
پژوهشی میدانی در کانون‌های اصلاح و تربیت استان البرز

مهدی وحدت طاهر[۱]✉ | حسنعلی مؤذن‌زادگان[۲] | حسین غلامی دون[۳] | فرامرز سهرابی[۴]

۱. دانشجوی دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
رایانامه: mahdivahdattaher@gmail.com

۲. استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق وعلوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
رایانامه: ha.moazenzadegan@atu.ac.ir

۳. استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق وعلوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
رایانامه: hossein.gholami@atu.ac.ir

۳. استاد، گروه روان‌شناسی بالینی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
رایانامه: sohrabi@atu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقالهٔ پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۴/۰۹
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۸/۳۰
تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۹/۳۰

کلیدواژه‌ها:
تجربیات نامطلوب دوران کودکی،
بزهکاری نوجوانان،
بزه سرقت،
غفلت عاطفی و جسمی،
جرم‌شناسی رشدمدار.

چکیده

تجارب نامطلوب دوران کودکی از مهم‌ترین عوامل خطر رشدی‌اند که می‌توانند در تعامل با شرایط فردی، خانوادگی و اجتماعی، زمینه آسیب‌پذیری نوجوانان در برابر رفتارهای بزهکارانه را فراهم سازند. پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه تجارب نامطلوب دوران کودکی با ارتکاب بزه سرقت و مقایسه الگوی این تجارب در نوجوانان مرتکب سرقت و غیربزهکار استان البرز انجام شد. پژوهش از نظر روش، کمّی و از نوع علّی ـ مقایسه‌ای (پس‌رویدادی) و از حیث زمان گردآوری داده‌ها، مقطعی بود. نمونه پژوهش شامل ۶۲ نوجوان ۱۵ تا ۱۸ ساله مرتکب سرقت حاضر در کانون اصلاح و تربیت استان البرز و ۷۴۲ نوجوان غیربزهکار شامل ۴۱۲ پسر و ۳۳۰ دختر بود. برای سنجش ترومای دوران کودکی از پرسشنامه ترومای دوران کودکی و برای بررسی برخی دیگر از تجارب نامطلوب، از سؤالات تکمیلی مربوط به خشونت علیه مادر و نابسامانی‌های خانوادگی استفاده شد. داده‌ها با آزمون ناپارامتریک من ـ ویتنی تحلیل شدند. یافته‌ها نشان داد که نمره کل ترومای کودکی و تمامی مؤلفه‌های آن در نوجوانان مرتکب سرقت به‌طور معناداری بالاتر از نوجوانان غیربزهکار بود ($p<۰/۰۰۱$). بیشترین تفاوت میان دو گروه در غفلت جسمی و پس‌ازآن در سایر ابعاد بدرفتاری و غفلت مشاهده شد. همچنین نوجوانان مرتکب سرقت به میزان بیشتری در معرض خشونت علیه مادر، طلاق والدین، اعتیاد و سابقه حبس والدین قرار داشتند. یافته‌ها نشان می‌دهد که سرقت نوجوانان را نمی‌توان صرفاً پیامد یک عامل منفرد یا انگیزه اقتصادی دانست؛ بلکه تراکم تجارب نامطلوب می‌تواند با تضعیف مراقبت و نظارت خانوادگی، پیوندهای عاطفی و فرایندهای خودتنظیمی، آسیب‌پذیری نسبت به بزهکاری را افزایش دهد. بر این اساس پیشگیری از سرقت نوجوانان، مستلزم شناسایی زودهنگام کودکان در معرض آسیب و تقویت مداخلات خانواده‌محور و حمایت‌های اجتماعی است.

استناد: وحدت طاهر، مهدی؛ مؤذن‌زادگان، حسنعلی؛ غلامی دون، حسین؛ سهرابی، فرامرز (۱۴۰۴). از ترومای کودکی تا سرقت نوجوانی: پژوهشی میدانی در کانون‌های اصلاح و تربیت استان البرز. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۵۵(۳)، ۱۰۱-۸۱.
DOI: https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2026.397840.2012

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان.

https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2026. 397840.2012

۱. مقدمه

بزهکاری نوجوانان پدیده‌ای چندبُعدی و متأثر از تعامل عوامل فردی، خانوادگی، اجتماعی و رشدی است و نمی‌توان شکل‌گیری آن را به یک عامل منفرد تقلیل داد. در این میان، کیفیت تجربه‌های دوران کودکی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا بخش مهمی از ظرفیت‌های مرتبط با تنظیم هیجان، کنترل رفتار، شکل‌گیری پیوندهای عاطفی، اعتماد بین‌فردی و درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی در این دوره رشد می‌یابد. ازاین‌رو قرار گرفتن مکرر کودک در معرض خشونت، بدرفتاری، غفلت یا بی‌ثباتی خانوادگی می‌تواند فرایند رشد روانی و اجتماعی او را مختل کند و در تعامل با سایر عوامل خطر، آسیب‌پذیری وی را در برابر پیامدهای روان‌شناختی، اجتماعی و رفتاری در دوره‌های بعدی زندگی افزایش دهد. این موضوع سبب شده است که مطالعه پیشینه رشدی و تجربه‌های آسیب‌زای کودکی در حوزه‌هایی چون روان‌شناسی رشد، سلامت عمومی و جرم‌شناسی اهمیت فزاینده‌ای پیدا کند. یکی از مفاهیم بنیادین در این زمینه، «تجارب نامطلوب دوران کودکی»[1] است که به مجموعه‌ای از وقایع و شرایط بالقوه آسیب‌زا در دوران کودکی اشاره دارند که می‌توانند امنیت، ثبات و کیفیت محیط رشد کودک را مختل سازند (Narayan et al., 2021). نقطه عطف مطالعات این حوزه، پژوهش فلیتی و همکاران (۱۹۹۸) بود که با بررسی ۹۵۰۸ نفر، ارتباط میان مجموعه‌ای از تجربه‌های نامطلوب و طیف گسترده‌ای از پیامدهای نامطلوب در سال‌های بعد زندگی را نشان داد. یکی از یافته‌های مهم این مطالعه، الگوی «دوز ـ پاسخ» و ماهیت تجمعی آسیب‌ها بود که بعدها مبنای بسیاری از تحقیقات قرار گرفت. این تجارب طیف وسیعی را شامل می‌شوند: سوءاستفاده عاطفی، جسمی و جنسی، غفلت عاطفی و جسمی و نیز نابسامانی‌های محیط خانوادگی مانند خشونت خانگی، سوءمصرف مواد، اختلالات روانی اعضای خانواده، جدایی یا طلاق والدین و سابقه زندانی شدن اعضا. وجه مشترک این تجربه‌ها، تضعیف امنیت، ثبات و حمایت عاطفی مورد نیاز کودک است و ازآنجاکه این آسیب‌ها اغلب به‌صورت هم‌زمان یا متوالی رخ می‌دهند، توجه به تراکم و هم‌وقوعی آنها برای درک دقیق محیط رشدی ضروری است. آثار این تجارب صرفاً به حوزه سلامت روان محدود نمی‌شود. مواجهه مکرر با استرس و آسیب در سال‌های اولیه زندگی می‌تواند با اختلال در فرایندهای پاسخ به استرس، تنظیم هیجان و رفتار همراه شود. هم‌گرایی یافته‌های همه‌گیرشناختی و عصب‌زیست‌شناختی نشان داده است که تجربه مزمن آسیب در کودکی می‌تواند با تغییر در فرایندهای زیستی و روان‌شناختی مرتبط با سازگاری و تنظیم رفتار ارتباط داشته باشد (Anda et al., 2006: 174-176). چنین یافته‌هایی اهمیت تجارب نامطلوب را فراتر برده و زمینه توجه به پیامدهای اجتماعی و رفتاری آن، ازجمله رفتارهای پرخطر و بزهکاری را فراهم ساخته است. بااین‌حال ارتباط میان تجارب نامطلوب و بزهکاری را نباید رابطه‌ای مستقیم، قطعی و جبرگرایانه تلقی کرد. تجربه آسیب به این معنا نیست که کودک ضرورتاً در آینده مرتکب جرم خواهد شد؛ بلکه تجارب نامطلوب مجموعه‌ای از عوامل خطر رشدی هستند که در تعامل با ویژگی‌های فردی و شرایط خانوادگی و اجتماعی، احتمال بروز پیامدهای نامطلوب را افزایش می‌دهند. این تأثیر از طریق سازکارهایی همچون اختلال در دلبستگی، ضعف در تنظیم هیجان، کاهش خودکنترلی و تضعیف جامعه‌پذیری اعمال می‌شود. در مقابل، وجود عوامل محافظت‌کننده‌ای مانند تاب‌آوری، حمایت اجتماعی و روابط خانوادگی حمایتگر می‌تواند شدت این آثار را کاهش داده و مسیر رشد را تغییر دهد؛ بنابراین رابطه تجارب نامطلوب و بزهکاری را باید در قالب فرایندی چندمسیره و حاصل تعامل عوامل خطر و محافظت‌کننده در طول رشد تحلیل کرد. این ملاحظه در دوره نوجوانی اهمیت بیشتری می‌یابد. نوجوانی مرحله‌ای از رشد است که در آن افزایش استقلال، گسترش ارتباط با همسالان، کاهش نسبی نظارت مستقیم خانواده و تحولات شناختی و هیجانی به‌طور هم‌زمان رخ می‌دهند. در چنین شرایطی، آسیب‌های پیشین در حوزه امنیت عاطفی و خودتنظیمی در تعامل با شرایط جدید اجتماعی، زمینه‌ساز رفتارهای پرخطر می‌شوند. شواهد

1. Adverse Childhood Experiences: ACEs

مطالعات طولی نشان می‌دهد که رابطه میان تجارب نامطلوب و بزهکاری نوجوانی از طریق متغیرهایی همچون خودکنترلی، کیفیت رابطه والد ـ کودک و رفتارهای مسئله‌دار اولیه، میانجی‌گری می‌شود که بر ضرورت پرهیز از تبیین خطی تأکید دارد (jackson et al., 2023). در میان اشکال مختلف بزهکاری نوجوانان، سرقت از حیث بررسی ارتباط میان تجربه‌های اولیه زندگی و رفتار بزهکارانه اهمیت خاصی دارد. اگرچه سرقت ممکن است با عوامل اقتصادی و محرومیت مادی مرتبط باشد، تقلیل آن به انگیزه‌های اقتصادی نمی‌تواند تمام ابعاد آن را توضیح دهد. ضعف نظارت والدینی، گسست پیوندهای عاطفی، تکانشگری، خودکنترلی پایین، معاشرت با همسالان منحرف و تنش‌های خانوادگی نیز در تعامل با فرصت‌های بزهکاری در شکل‌گیری رفتارهای مرتبط با اموال نقش دارند. ازاین‌رو بررسی پیشینه آسیب‌های دوران کودکی نوجوانان مرتکب سرقت می‌تواند شناخت عمیق‌تری از زمینه‌های رشدی و خانوادگی این رفتار فراهم آورد.

باوجود گسترش مطالعات بین‌المللی درباره تجارب نامطلوب، بررسی این رابطه در گونه‌های مشخص بزهکاری و بسترهای فرهنگی متفاوت همچنان اهمیت دارد. تفاوت در ساختار خانواده، شرایط اجتماعی ـ اقتصادی، الگوهای فرزندپروری و سازکارهای حمایتی، تعمیم‌پذیری یافته‌های جوامع دیگر را محدود می‌کند. از سوی دیگر در بخش قابل‌توجهی از مطالعات داخلی، موضوعاتی چون مسئولیت کیفری، فرایند دادرسی و عوامل عمومی اجتماعی بیشتر مورد توجه بوده و بررسی تجربی تجارب نامطلوب در ارتباط با سرقت نوجوانان همچنان نیازمند توسعه است. بر این اساس مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا نوجوانان مرتکب سرقت در مقایسه با نوجوانان غیربزهکار، از حیث میزان و ابعاد تجارب نامطلوب دوران کودکی تفاوت دارند؟ و کدام‌یک از این تجارب تمایز بیشتری ایجاد می‌کنند؟ ازاین‌رو پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه تجارب نامطلوب با بزه سرقت و مقایسه این تجارب میان نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال مرتکب سرقت و نوجوانان غیربزهکار استان البرز انجام شده است. بر پایه مبانی نظری و شواهد تجربی موجود، انتظار می‌رود نوجوانان مرتکب سرقت در مقایسه با گروه غیربزهکار، سطوح بالاتری از تجارب نامطلوب دوران کودکی و مؤلفه‌های آن را گزارش کنند.

۲. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که رابطه میان آسیب‌های دوران کودکی و بزهکاری از دیرباز مورد توجه بوده است. مطالعه کلاسیک ویدوم با مقایسه افراد دارای سابقه سوءاستفاده و غفلت با گروه کنترل، افزایش احتمال رفتار مجرمانه را در گروه آسیب‌دیده نشان داد. با توسعه مفهوم تجارب نامطلوب دوران کودکی، رویکردها از بررسی منفرد آسیب‌ها به تحلیل تراکم و هم‌وقوعی آنها حرکت کردند (Widom, 1989: 160-166). باگلیویو و همکاران در پژوهش خود، شیوع بالای تجربه‌های آسیب‌زا را در میان نوجوانان درگیر با نظام عدالت گزارش کردند و در مطالعات بعدی نشان دادند که افزایش تعداد این تجربه‌ها با بزهکاری شدیدتر و پایدارتر ارتباط دارد. بااین‌حال پژوهش‌های جدیدتر بر غیرمستقیم بودن این رابطه تأکید دارند (Baglivio et al., 2014: 1-23). برای نمونه، جکسون و همکاران در مطالعه‌ای طولی نشان دادند که تأثیر تجارب نامطلوب بر بزهکاری نوجوانی از طریق متغیرهایی مانند خودکنترلی پایین، کیفیت رابطه والد ـ کودک و رفتارهای مسئله‌دار اولیه میانجی‌گری می‌شود (Jackson et al., 2023). مرور نظام‌مند یوروس نیز تراکم تجارب نامطلوب را با تکرار بزهکاری مرتبط دانست، اما بر ناهمسانی شدت این رابطه برحسب ویژگی‌های فردی و اجتماعی تأکید کرد. ادبیات جدید ضمن تأیید تجارب نامطلوب دوران کودکی به‌عنوان عامل خطر مهم، بر نقش متغیرهای واسطه‌ای و محافظت‌کننده صحه می‌گذارد (Yohros, 2023: 1640-1655). باوجود گسترش این مطالعات، پژوهش‌های جرم‌ویژه محدودند؛ هیدر و همکاران در مطالعه جوانان مرتکب سرقت همراه با زور، شیوع قابل توجه تجارب نامطلوب را گزارش و بر مداخلات مبتنی بر تروما

تأکید کردند، اما به‌طور کلی مطالعاتی که به‌صورت اختصاصی نوجوانان مرتکب سرقت را با گروه غیربزهکار مقایسه کنند، نادرند (Hilder et al, 2021: 156-169).

در ایران، بیشتر پژوهش‌ها به مصادیق منفرد تجارب نامطلوب پرداخته‌اند. در پژوهش اکبری‌زاده و همکاران (۱۴۰۳) رابطه بین تجربیات آسیب‌زای مادران و مشکلات روان‌شناختی کودکان بررسی شد و مشخص گردید که ناتوانی در تنظیم هیجان، واسطه میان تروما و رفتارهای ناسازگار کودک است . مؤذن‌زادگان و همکاران (۱۴۰۴) در بررسی نوجوانان مرتکب قتل نشان دادند که سابقه خشونت خانوادگی، اعتیاد و جدایی والدین از مهم‌ترین عوامل بروز قتل در نوجوانان است. فراتحلیل یحیی‌زاده و حامد (۱۳۹۴)، مشکلات روان‌شناختی و رفتاری فرزندان طلاق را نشان داد، اما طلاق تنها یکی از مؤلفه‌های آن است و برای تبیین آثار هم‌زمان خشونت، غفلت و اعتیاد والدین کافی نیست. همچنین تاج‌بخش (۱۴۰۱) نقش عوامل بازدارنده مانند عزت‌نفس و نگرش مذهبی خانواده را در گرایش به اعتیاد بررسی کرد و چگنی و همکاران (۱۳۹۹) پرسشنامه تجارب نامطلوب دوران کودکی را برای جامعه ایرانی بومی‌سازی نمودند. بااین‌حال بخش عمده مطالعات داخلی، مقطعی هستند و بر پیامدهایی مانند سلامت روان یا کودک‌آزاری متمرکزند، نه مجموعه تجارب نامطلوب دوران کودکی در ارتباط مستقیم با بزهکاری نوجوانان. همچنین کمبود مطالعات جرم‌ویژه در هر دو حوزه داخلی و خارجی مشهود است؛ تمرکز اغلب بر بزهکاری کلی یا تکرار جرم بوده و گونه‌های خاصی مانند سرقت کمتر بررسی شده‌اند. این خلأ برای سرقت نوجوانان اهمیت مضاعف دارد، زیرا این رفتار نه‌تنها با محرومیت اقتصادی، بلکه با ضعف پیوندهای خانوادگی، نظارت ناکافی، خودکنترلی پایین و سابقه آسیب‌های متعدد کودکی مرتبط است. ازاین‌رو پژوهش حاضر با هدف مقایسه تطبیقی میزان و الگوی تجارب نامطلوب دوران کودکی در دو گروه نوجوان مرتکب سرقت و غیربزهکار طراحی شده تا ضمن تکمیل شواهد داخلی، به روشن‌تر شدن نقش عوامل رشدی و خانوادگی در این بزه مشخص کمک کند و بخشی از خلأ موجود در ادبیات جرم‌ویژه را پر نماید.

۳. روش تحقیق

این پژوهش حاضر از نظر روش، کمّی و از نوع علّی ـ مقایسه‌ای (پس‌رویدادی) و از حیث زمان گردآوری داده‌ها مقطعی است. هدف، مقایسه تجارب نامطلوب دوران کودکی در نوجوانان مرتکب سرقت و نوجوانان غیربزهکار و جامعه آماری شامل نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال استان البرز در سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۳ بود. گروه بزهکار شامل نوجوانان مرتکب سرقت حاضر در کانون اصلاح و تربیت استان البرز و گروه مقایسه شامل نوجوانان غیربزهکار ساکن استان البرز بود. درنهایت ۶۲ نوجوان مرتکب سرقت و ۷۴۲ نوجوان غیربزهکار (۴۱۲ پسر و ۳۳۰ دختر) در پژوهش شرکت کردند. میانگین و انحراف معیار سن در گروه بزهکار به ترتیب ۱۷/۱۰ و ۰/۹۴ و در گروه غیربزهکار ۱۶/۵۸ و ۱/۰۷ سال بود. تمامی نوجوانان گروه بزهکار پسر بودند. برای انتخاب گروه غیربزهکار از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای استفاده شد؛ به این صورت که پس از تقسیم استان البرز به مناطق مختلف، تعدادی از مدارس دوره متوسطه به‌صورت تصادفی انتخاب و نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال واجد معیارهای ورود وارد مطالعه شدند. تلاش شد نمونه گروه مقایسه از نظر سن و منطقه سکونت تا حد امکان با گروه بزهکار همگن باشد. دامنه سنی ۱۵ تا ۱۸ سال، رضایت برای شرکت در پژوهش و در گروه مقایسه، نداشتن سابقه کیفری از معیارهای ورود بود.

برای سنجش ترومای دوران کودکی از پرسشنامه ترومای دوران کودکی[1] برنستاین و همکاران (۲۰۰۳) استفاده شد. این ابزار ۲۸ گویه دارد که ۲۵ گویه آن پنج مؤلفه سوءاستفاده عاطفی،

1. Childhood Trauma Questionnaire: CTQ

سوءاستفاده جسمی، سوءاستفاده جنسی، غفلت عاطفی و غفلت جسمی را اندازه‌گیری و سه گویه نیز گرایش به انکار مشکلات دوران کودکی را ارزیابی می‌کنند. دامنه نمره هر خرده‌مقیاس ۵ تا ۲۵ و دامنه نمره کل ۲۵ تا ۱۲۵ است و نمره بالاتر بیانگر شدت بیشتر ترومای دوران کودکی است. برنستاین و همکاران ضرایب آلفای کرونباخ خرده‌مقیاس‌های ابزار را در نوجوانان بین ۰/۷۸ تا ۰/۹۵ و روایی هم‌زمان آن را در دامنه ۰/۵۹ تا ۰/۷۸ گزارش کرده‌اند (Bernstein et al,2003). در ایران نیز ابراهیمی، دژکام و ثقه‌الاسلام ضرایب آلفای کرونباخ مؤلفه‌های پنج‌گانه را بین ۰/۸۱ تا ۰/۹۸ گزارش کرده‌اند. در پژوهش حاضر، ضرایب آلفای کرونباخ برای سوءاستفاده عاطفی ۰/۸۱، سوءاستفاده جسمی ۰/۸۸، سوءاستفاده جنسی ۰/۹۲، غفلت عاطفی ۰/۸۷ و غفلت جسمی ۰/۷۹ و برای نمره کل ترومای دوران کودکی ۰/۹۵ به دست آمد که بیانگر همسانی درونی مطلوب ابزار است.

با توجه به اینکه پرسشنامه ترومای دوران کودکی عمدتاً بدرفتاری و غفلت را می‌سنجد و همه مؤلفه‌های کلاسیک تجارب نامطلوب را پوشش نمی‌دهد، برای بررسی سایر نابسامانی‌های خانوادگی، با نظر متخصصان حوزه، سؤالات تکمیلی نیز به ابزار افزوده شد. این سؤالات شامل مشاهده خشونت علیه مادر (سیلی زدن، هل دادن یا پرتاب کردن؛ ضرب‌وشتم با مشت، لگد یا شیء سخت؛ و تهدید با چاقو یا اسلحه) و سوابق خانوادگی شامل بیماری روانی، خودکشی یا افسردگی در خانواده، طلاق والدین، اعتیاد والدین به مواد مخدر یا مشروبات الکلی و سابقه زندانی شدن والدین بود.

گردآوری اطلاعات پس از کسب رضایت آگاهانه و داوطلبانه شرکت‌کنندگان انجام شد. در گروه بزهکار، پژوهشگران با مراجعه حضوری به کانون اصلاح و تربیت استان البرز، پرسشنامه‌های کاغذی را در اختیار نوجوانان قرار دادند. داده‌های گروه غیربزهکار نیز از طریق مدارس به‌صورت حضوری و اینترنتی جمع‌آوری شد. پرسشنامه‌ها بدون درج مشخصات هویتی تحلیل شدند و برای حفظ محرمانگی پاسخ‌های کاغذی از روش صندوق مهروموم‌شده استفاده شد.

داده‌ها با نرم‌افزار اس‌پی‌اس‌اس نسخه ۲۸ تحلیل شدند. پس از بررسی توزیع متغیرها، به دلیل عدم برخورداری داده‌ها از توزیع نرمال، برای مقایسه نمره کل ترومای دوران کودکی، مؤلفه‌های آن و شاخص‌های مربوط به خشونت علیه مادر و سوابق خانوادگی میان دو گروه از آزمون ناپارامتریک من ـ ویتنی[1] استفاده شد. سطح معناداری آزمون‌ها ۰/۰۵ در نظر گرفته شد.

۴. تجارب نامطلوب دوران کودکی؛ از آسیب‌های اولیه تا تراکم عوامل خطر

تجارب مفهوم «تجارب نامطلوب دوران کودکی» صرفاً عنوانی برای رویدادهای ناخوشایند نیست، بلکه چهارچوبی برای فهم انباشت مخاطرات رشدی در محیط اولیه کودک است. اهمیت آن، ازآن‌روست که تجربه‌هایی همچون سوءاستفاده، غفلت، خشونت خانوادگی، اعتیاد یا بیماری روانی والدین، هرچند از حیث شکل متفاوت‌اند، در یک ویژگی بنیادین مشترک‌اند: تضعیف امنیت، ثبات، مراقبت و قابلیت پیش‌بینی محیط رشد. مطالعه فلیتی و همکاران (۱۹۹۸) نشان داد که این تجربه‌ها اغلب به‌صورت منفرد رخ نمی‌دهند و با افزایش تعداد آنها، احتمال پیامدهای نامطلوب افزایش می‌یابد. ازاین‌رو ارزش تحلیلی تجارب نامطلوب بیش از انتساب یک پیامد خاص به یک آسیب منفرد، در توجه به هم‌وقوعی و بار تجمعی آسیب‌ها نهفته است. بر این مبنا، تجارب را در دو سطح مرتبط می‌توان تحلیل کرد.

سطح نخست، بدرفتاری مستقیم با کودک شامل سوءاستفاده عاطفی، جسمی و جنسی و غفلت عاطفی و جسمی است. ویژگی این دسته آن است که آسیب در رابطه با کسانی رخ می‌دهد که باید منبع امنیت و حمایت باشند؛ ازاین‌رو پیامد بالقوه آن تنها درد جسمانی یا فشار روانی نیست، بلکه ممکن است بنیان رابطه کودک با خود، دیگران و محیط اجتماعی را متأثر سازد. در این میان، غفلت

1. Mann–Whitney U

از حیث جرم‌شناختی اهمیت خاصی دارد؛ زیرا در غفلت، مسئله فقدان یا ناکفایتی مراقبت و نظارتی است که باید وجود داشته باشد و این امر می‌تواند هم نیازهای عاطفی را نادیده بگیرد و هم نظارت رفتاری خانواده را تضعیف کند. این تمایز برای تحلیل بزهکاری مهم است؛ چراکه برخی آثار ممکن است نه از طریق آنچه خانواده «انجام داده»، بلکه از طریق آنچه در فرایند مراقبت و جامعه‌پذیری انجام نداده، شکل بگیرند.

سطح دوم، آسیب‌های ساختاری و تنش‌زای خانوادگی است؛ شرایطی مانند مشاهده خشونت علیه مادر، طلاق یا جدایی، اعتیاد والدین، حبس والدین و اختلالات روانی جدی در خانواده. در این موارد کودک ممکن است به‌طور مستقیم مورد سوءاستفاده نباشد، اما در محیطی رشد کند که ثبات و امنیت آن کاهش یافته است. اعتیاد والدین صرفاً یک ویژگی فردی نیست؛ ممکن است با کاهش نظارت، تعارض، مشکلات اقتصادی و بی‌ثباتی مراقبت همراه شود. به همین ترتیب حبس والدین می‌تواند منابع اقتصادی و حمایتی را کاهش دهد. هر یک از این مؤلفه‌ها ممکن است حامل مخاطرات ثانویه باشند. این دو سطح در زندگی واقعی تفکیک‌ناپذیرند و می‌توانند یکدیگر را تولید یا تشدید کنند؛ خشونت میان والدین ممکن است با غفلت عاطفی همراه شود، اعتیاد نظارت را کاهش دهد و طلاق پرتنش کودک را هم‌زمان در معرض تعارض، بی‌ثباتی اقتصادی و کاهش حمایت قرار دهد. به همین دلیل، تحلیل جداگانه هر مؤلفه بدون توجه به بافت سایر آسیب‌ها، شدت واقعی مخاطره را کمتر نشان می‌دهد و همین منطق، مبنای تأکید بر تراکم تجربه‌هاست. بااین‌حال اثر تجمعی نباید به معنای جمع مکانیکی آسیب‌ها تلقی شود. دو نوجوان با تعداد یکسانی تجارب نامطلوب الزاماً مسیر یکسانی طی نمی‌کنند؛ نوع، شدت، تداوم، سن وقوع، رابطه با عامل آسیب و وجود منابع حمایتی، معنای رشدی متفاوتی به تعداد مشابهی از تجارب می‌دهند. شواهد نشان می‌دهد مواجهه مزمن با استرس دوران کودکی با فرایندهای پاسخ به استرس، تنظیم هیجان و رفتار ارتباط دارد، اما پیامدهای آن تحت تأثیر عوامل زیستی و اجتماعی قرار می‌گیرد (Anda et al., 2006:176)؛ بنابراین، «تعداد تجارب»، شاخصی مهم از بار خطر است، اما به‌تنهایی تمام پیچیدگی را توضیح نمی‌دهد. از حیث جرم‌شناختی، تجارب نامطلوب را نباید علت مستقیم یا کافی بزهکاری دانست؛ بلکه آنها بیانگر شرایطی‌اند که می‌توانند منابع رشد سازگارانه را تضعیف کنند. کودکی که در محیطی همراه با خشونت، غفلت یا بی‌ثباتی رشد می‌کند، ممکن است با ضعف پیوند عاطفی، نظارت ناکافی، دشواری در تنظیم هیجان و کاهش اعتماد به محیط اجتماعی مواجه شود. این آسیب‌پذیری‌ها در نوجوانی با گسترش استقلال و نقش همسالان اهمیت بیشتری می‌یابند، اما تبدیل آنها به رفتار بزهکارانه به سایر شرایط فردی و اجتماعی وابسته است. در مقابل، عوامل محافظت‌کننده مانند رابطه حمایتگر با یک بزرگسال، حمایت اجتماعی، پیوند مثبت با مدرسه و تاب‌آوری می‌توانند آثار آسیب را تعدیل کنند. ازاین‌رو چهارچوب جدیدتر بر احتمالی بودن پیامدها تأکید دارد و تاب‌آوری را بخشی از تبیین می‌داند (Narayan et al., 2021). بر این اساس جایگاه تجارب نامطلوب در پژوهش حاضر چنین صورت‌بندی می‌شود: این تجارب مجموعه‌ای از عوامل خطر اولیه و انباشتی‌اند که ممکن است از طریق ایجاد یا تشدید آسیب‌پذیری‌های عاطفی، رفتاری و اجتماعی، احتمال بروز بزهکاری را افزایش دهند؛ اما جهت و شدت این رابطه به سازکارهای واسطه‌ای و منابع محافظت‌کننده بستگی دارد. این نگاه از رابطه خطی «تروما و سرقت» فاصله می‌گیرد و زمینه نظری مناسبی برای بررسی این پرسش فراهم می‌سازد که نظریه‌های رشدمدار، دلبستگی، خودکنترلی و فرایندهای خانوادگی، هر یک کدام حلقه از این مسیر پیچیده را تبیین می‌کنند.

۵. تبیین جرم‌شناختی مسیر تجربیات نامطلوب دوران کودکی تا بزهکاری نوجوانان

باوجودآنکه پژوهش حاضر ماهیتی تجربی دارد، تفسیر ارتباط میان تجارب نامطلوب دوران کودکی و

بزهکاری نوجوانان را می‌توان در پرتو چند رویکرد نظری مکمل توضیح داد. این نظریه‌ها در اینجا نه به‌عنوان موضوع اصلی پژوهش، بلکه به‌عنوان چهارچوبی برای فهم الگوی یافته‌ها مطرح می‌شوند.

۵. ۱. جرم‌شناسی رشدمدار: تجارب نامطلوب به‌مثابه اختلال در مسیر رشد، نه علت منفرد جرم

رویکرد مهم‌ترین ظرفیت جرم‌شناسی رشدمدار برای این پژوهش، انتقال کانون تحلیل از «لحظه ارتکاب جرم» به «مسیر شکل‌گیری رفتار» است. در این رویکرد، بزهکاری نوجوانی محصول یک تصمیم منفرد یا یک ویژگی ثابت شخصیتی نیست، بلکه برآیند انباشت و تعامل تجربه‌ها، آسیب‌پذیری‌ها و فرصت‌هایی است که در مراحل مختلف رشد شکل می‌گیرند. مافیت، با تمایز میان بزهکاری محدود به نوجوانی و بزهکاری پایدار در مسیر زندگی نشان می‌دهد که در الگوی دوم، مشکلات اولیه فردی زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند که با محیط خانوادگی نامساعد و تجربه‌های منفی مستمر ترکیب شوند (Moffitt, 1993: 674-701).

از این منظر، تجارب نامطلوب را نمی‌توان صرفاً «حوادثی در گذشته» تلقی کرد. اهمیت آنها در این است که ممکن است چندین حوزه رشد را هم‌زمان تحت تأثیر قرار دهند؛ غفلت می‌تواند نظارت و یادگیری هنجاری را تضعیف کند؛ خشونت خانوادگی می‌تواند احساس امنیت و تنظیم هیجان را مختل سازد؛ اعتیاد یا حبس والدین می‌تواند ثبات خانواده و دسترسی کودک به منابع حمایتی را کاهش دهد؛ بنابراین، اثر جرم‌شناختی تجارب نامطلوب نه الزاماً در یک رابطه مستقیم «آسیب ← جرم»، بلکه در ایجاد زنجیره‌ای از آسیب‌پذیری‌های ثانویه ظاهر می‌شود.

درعین‌حال جرم‌شناسی مسیر زندگی مانع از تفسیر جبرگرایانه این رابطه می‌شود. سامپسون و لاب بر این نکته تأکید دارند که تجربه‌های اولیه اهمیت دارند، اما آینده فرد را قطعی نمی‌کنند؛ پیوندهای اجتماعی، فرصت‌های تحصیلی و شغلی، روابط حمایتگر و سایر نقاط عطف می‌توانند مسیر زندگی را تغییر دهند (Sampson & Laub, 1993: 145-149). این بُعد از نظریه برای پژوهش حاضر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا وجود تجارب نامطلوب در نوجوانان مرتکب سرقت نباید به معنای اجتناب‌ناپذیری بزهکاری تعبیر شود. بلکه می‌توان استنباط کرد که تراکم آسیب‌ها، در صورت فقدان عوامل محافظتی، احتمال قرار گرفتن نوجوان در مسیر پرخطرتر را افزایش می‌دهد.

درنتیجه نظریه رشدمدار، رابطه تجارب نامطلوب و سرقت را نه به‌صورت علت و معلول فوری، بلکه به‌صورت مسیر تجمعی خطر توضیح می‌دهد. اگر نوجوان در کودکی هم‌زمان با غفلت، خشونت، بی‌ثباتی خانوادگی و ضعف نظارت مواجه باشد، احتمال آن بیشتر است که در نوجوانی از منابع هنجاری و حمایتی ضعیف‌تری برخوردار شود؛ در چنین شرایطی، سرقت می‌تواند یکی از پیامدهای ممکن این مسیر باشد، نه پیامد ضروری آن.

۵. ۲. نظریه دلبستگی؛ از فقدان امنیت عاطفی تا جابه‌جایی مرجع تعلق

نظریه دلبستگی به روشن‌تر شدن این مسئله کمک می‌کند که آسیب‌های خانوادگی چگونه از سطح «رویداد» فراتر می‌روند و به سطح «ساختار روانی و رابطه‌ای» منتقل می‌شوند. بالبی بر این فرض تأکید داشت که کودک از طریق رابطه با مراقب اصلی، الگویی بنیادین از امنیت، اعتماد و اتکاپذیری دیگران شکل می‌دهد (Bowlby, 1958: 350-373). آینسورث نیز نشان داد که کیفیت این روابط در شکل‌گیری الگوهای ایمن یا ناایمن دلبستگی نقش مهمی دارد (Ainsworth, 1979: 932-937).

در چهارچوب پژوهش حاضر، غفلت عاطفی، خشونت خانوادگی و بی‌ثباتی رابطه والدین فقط «آسیب‌های مستقل» نیستند؛ هر یک می‌توانند پیام مشترکی را به کودک منتقل کنند: محیط نزدیک قابل اتکا نیست. اگر مراقب، هم‌زمان منبع محبت و منبع تهدید یا بی‌ثباتی باشد، کودک در تنظیم فاصله و

نزدیکی، اعتماد و دفاع و کنترل هیجان با دشواری بیشتری مواجه می‌شود. همین نقطه، نظریه دلبستگی را به بزهکاری پیوند می‌دهد. مسئله صرفاً این نیست که دلبستگی ناایمن، «جرم ایجاد می‌کند». تحلیل دقیق‌تر آن است که ضعف پیوند عاطفی با خانواده ممکن است اهمیت خانواده را به‌عنوان مرجع هنجاری کاهش دهد و نوجوان برای کسب تعلق، تأیید و هویت، بیش‌ازپیش به گروه همسالان وابسته شود. اگر این گروه رفتارهای انحرافی را مشروع یا سودمند تلقی کند، احتمال پذیرش چنین الگوهایی افزایش می‌یابد. از این منظر، سرقت می‌تواند در برخی نوجوانان نه‌فقط وسیله کسب مال، بلکه رفتاری برای کسب پذیرش گروهی، نمایش قدرت، جبران احساس محرومیت یا بازسازی حس کنترل باشد.

شواهد فراتحلیلی نیز نشان داده‌اند که دلبستگی ناایمن با مشکلات رفتاری برون‌سازی‌شده ارتباط دارد (Fearon et al, 2010: 435-456)؛ بنابراین دلبستگی بهتر است در مدل پژوهش حاضر یک متغیر واسطه‌ای محتمل در نظر گرفته شود: تجارب نامطلوب می‌توانند کیفیت پیوند والد ـ کودک را تضعیف کنند و ضعف این پیوند، در تعامل با عوامل دیگر، احتمال بزهکاری را افزایش دهد.

۵. ۳. نظریه خودکنترلی: از ضعف فرزندپروری تا ترجیح پاداش فوری

نظریه عمومی جرم گاتفردسون و هیرشی، ظرفیت مهم دیگری برای تبیین رابطه تجارب نامطلوب و سرقت فراهم می‌کند. در این دیدگاه، خودکنترلی پایین با ترجیح پاداش‌های فوری، بی‌توجهی به پیامدهای بلندمدت، خطرپذیری و تکانشگری همراه است (Gottfredson & Hirschi, 1990: 85). اهمیت این نظریه برای تجارب نامطلوب زمانی آشکار می‌شود که به منشأ رشد خودکنترلی توجه شود. فرزندپروری مؤثر مستلزم نظارت، تشخیص رفتار نامناسب و اعمال پیامدهای منسجم است؛ دقیقاً همان کارکردهایی که در خانواده‌های گرفتار غفلت، اعتیاد، خشونت یا بی‌ثباتی ممکن است تضعیف شوند (علیوردی‌نیا و یونسی، ۱۳۹۳: ۱۰۱)؛ بنابراین پیوند میان تجارب نامطلوب و خودکنترلی را می‌توان به‌صورت یک زنجیره رشد تفسیر کرد:

آسیب خانوادگی ← اختلال در نظارت و فرزندپروری ←ضعف در یادگیری خودتنظیمی ← افزایش ترجیح پاداش فوری و رفتار تکانشی.

سرقت، به‌ویژه در دوره نوجوانی، ممکن است در چنین شرایطی جذابیت بیشتری پیدا کند، زیرا اغلب امکان دستیابی سریع به منفعت را فراهم می‌کند، درحالی‌که پیامدهای قانونی و اجتماعی آن مؤخر و نامطمئن‌اند. درنتیجه نوجوانی که تجارب نامطلوب بالایی دارد، بیشتر به رفتارهای فوری، پرخطر و بدون محاسبه پیامدها روی می‌آورد (Wang et al, 2025: 1356). بااین‌حال نظریه خودکنترلی نیز به‌تنهایی کافی نیست. اگر صرفاً خودکنترلی پایین را علت بزهکاری بدانیم، نمی‌توانیم توضیح دهیم چرا نوجوانان دارای خودکنترلی مشابه، به انواع متفاوتی از رفتار بزهکارانه روی می‌آورند یا چرا برخی از آنها اصلاً مرتکب جرم نمی‌شوند. اینجاست که زمینه خانوادگی، فرصت مجرمانه، گروه همسالان و حمایت اجتماعی دوباره اهمیت پیدا می‌کنند. مطالعه طولی کریج و همکاران نیز نشان داده است که خودکنترلی یکی از واسطه‌های مهم میان تجارب نامطلوب و بزهکاری است، اما تنها واسطه نیست و کیفیت دلبستگی والد ـ کودک و سایر متغیرها نیز در این مسیر نقش دارند (jackson et al, 2023).

بنابراین در مدل حاضر، نظریه خودکنترلی نباید به رابطه‌ای ساده از این نوع تقلیل یابد که «تجارب نامطلوب موجب کاهش خودکنترلی می‌شوند و خودکنترلی پایین به سرقت می‌انجامد». تفسیر دقیق‌تر این است که تجارب نامطلوب می‌توانند یکی از زمینه‌های تضعیف فرایند خودتنظیمی باشند و خودکنترلی پایین نیز در حضور فرصت و فشار مناسب، آستانه عبور از قصد به عمل بزهکارانه را کاهش دهد.

۵. ۴. فرایندهای عاطفی و ساختاری خانواده: خانواده به‌مثابه محیط تولید یا مهار خطر

عنوان «فضای عاطفی خانواده» اگر به‌صورت یک نظریه مستقل استفاده شود، از نظر نظری ضعیف‌تر از سه رویکرد پیشین است. بااین‌حال محتوای آن برای پژوهش حاضر بسیار مهم است و بهتر است در قالب رویکرد فرایندهای عاطفی و ساختاری خانواده بازسازی شود. خانواده در مدل تجارب نامطلوب دوران کودکی فقط محل وقوع آسیب نیست؛ بلکه نخستین نهادی است که هم می‌تواند تولیدکننده خطر و هم منبع مهار خطر باشد. خشونت، سردی عاطفی، اعتیاد، بیماری روانی والدین یا حبس آنان ممکن است هم‌زمان چند کارکرد خانواده را مختل کنند: کاهش نظارت، کاهش حمایت عاطفی، بی‌ثبات کردن قواعد، افزایش تعارض و کاهش قابلیت پیش‌بینی محیط؛ بنابراین اثر این عوامل از مجموع اثر تک‌تک آنها بیشتر است (سوری و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۹). این نکته برای یافته‌های پژوهش حاضر اهمیت دارد، زیرا شاخص‌هایی مانند غفلت، مشاهده خشونت علیه مادر، اعتیاد والدین و سابقه حبس والدین ممکن است مستقل از یکدیگر نباشند. برای مثال اعتیاد والدین می‌تواند هم‌زمان با کاهش نظارت، تنش اقتصادی، تعارض زناشویی و غفلت عاطفی همراه باشد؛ بنابراین وقتی نوجوان در چند مؤلفه نمره بالاتری دارد، بهتر است این یافته به‌عنوان نشانه یک اکوسیستم خانوادگی پرخطر تفسیر شود، نه مجموعه‌ای از متغیرهای کاملاً مجزا.

در چنین محیطی، کودک ممکن است هم منابع عاطفی کمتری دریافت کند و هم قواعد رفتاری ناپایدارتری بیاموزد. نتیجه می‌تواند ضعف درونی‌سازی هنجارها، افزایش وابستگی به همسالان و کاهش بازدارندگی خانواده باشد. از این منظر، رابطه تجارب نامطلوب و سرقت نه صرفاً روان‌شناختی و نه صرفاً اقتصادی است؛ بلکه بخشی از آن می‌تواند ناشی از تضعیف ظرفیت خانواده برای تعلق‌بخشی، نظارت، انتقال هنجار و حمایت باشد.

۵. ۵. از مدل خطی به مدل چندمسیره: نقش تاب‌آوری، حمایت اجتماعی و عوامل محافظت‌کننده

اگر چهار رویکرد فوق در کنار هم قرار گیرند، روشن می‌شود که مدل مناسب برای این پژوهش، یک مدل خطی «تجارب نامطلوب دوران کودکی ← بزهکاری» نیست. تجارب نامطلوب را می‌توان نقطه آغاز مجموعه‌ای از مسیرهای احتمالی دانست: یک مسیر از طریق تضعیف دلبستگی؛ مسیر دیگر از طریق کاهش خودکنترلی؛ مسیر سوم از طریق اختلال در تنظیم هیجان و مسیر دیگر از طریق ضعف نظارت و گسست پیوندهای اجتماعی عمل می‌کند. این مسیرها نیز می‌توانند هم‌زمان یا متقاطع باشند.

در مقابل، وجود تجارب نامطلوب به‌تنهایی برای پیش‌بینی بزهکاری کافی نیست. ادبیات تاب‌آوری نشان می‌دهد که افراد حتی در معرض آسیب‌های شدید می‌توانند مسیرهای متفاوتی طی کنند و وجود یک رابطه حمایتگر، پیوند مثبت با مدرسه، حمایت اجتماعی ادراک‌شده یا فرصت‌های اجتماعی می‌تواند پیامدهای خطر را کاهش دهد (Masten, 2014: 175, Narayan et al, 2021). در متن نظری نیز همین نکته به‌درستی برجسته شده است که فرصت‌های اجتماعی و حمایت‌های بعدی می‌توانند مسیر فرد را اصلاح کنند.

بنابراین در پژوهش حاضر باید میان عامل خطر، سازکار انتقال و عامل محافظت‌کننده تفکیک شود. تجارب نامطلوب در سطح نخست قرار می‌گیرند؛ دلبستگی، خودکنترلی، تنظیم هیجان و نظارت خانوادگی در سطح سازکارهای انتقال؛ و تاب‌آوری، حمایت اجتماعی و پیوندهای مثبت در سطح عوامل تعدیل‌کننده یا محافظت‌کننده. پژوهش حاضر همه این متغیرهای واسطه‌ای و تعدیل‌گر را به‌طور مستقیم اندازه‌گیری نکرده است؛ بنابراین نمی‌تواند میانجی‌گری یا تعدیل آنها را اثبات کند، اما می‌تواند یافته‌های خود را در پرتو این مدل چندمسیره تفسیر کند و آزمون تجربی این مسیرها را به

پژوهش‌های آینده واگذار سازد.

در این چهارچوب، تفاوت بالاتر تجارب نامطلوب در نوجوانان مرتکب سرقت معنای دقیق‌تری پیدا می‌کند: این تفاوت نه اثبات «تولید سرقت توسط تروما»، بلکه نشانه آن است که گروه بزهکار در مسیر رشد خود با تراکم بیشتری از شرایطی مواجه بوده که می‌توانند هم‌زمان پیوند عاطفی، خودتنظیمی، نظارت خانوادگی و دسترسی به منابع حمایتی را تضعیف کنند. این تفسیر از یک سو با یافته‌های پژوهش سازگار است و از سوی دیگر از جبرگرایی پرهیز می‌کند؛ زیرا همچنان امکان تغییر مسیر از طریق عوامل محافظت‌کننده و مداخلات اجتماعی را باز می‌گذارد.

۶. تحلیل یافته‌های میدانی

این بخش به‌عنوان هسته اصلی پژوهش با اتکا به داده‌های گردآوری‌شده از دو گروه نوجوانان بزهکار و غیربزهکار استان البرز، به تحلیل آماری رابطه بین تجارب نامطلوب کودکی و بزه سرقت می‌پردازد.

۶. ۱. یافته‌های توصیفی

پیش از ورود به تحلیل استنباطی و آزمون فرضیات، ارائه تصویری روشن از ویژگی‌های جامعه پژوهش و شاخص‌های مرکزی متغیرها ضروری است. این تصویر توصیفی نه‌تنها شناخت بهتری از نمونه مورد مطالعه ارائه می‌دهد، بلکه زمینه لازم را برای درک منطق مقایسه‌های آماری بعدی فراهم می‌سازد. در این بخش داده‌های جمعیت‌شناختی و شاخص‌های توصیفی متغیر ترومای کودکی در دو گروه نوجوانان بزهکار و غیربزهکار به‌صورت مجزا ارائه می‌شود.

۶. ۱. ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

از نظر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی تمامی پاسخگویان در گروه بزهکار پسر بودند و در گروه عادی ۴۱۲ نفر (۵۵٪/۵) پسر و ۳۳۰ نفر (۴۴٪/۵) دختر بودند. میانگین و انحراف استاندارد سن در گروه بزهکار به ترتیب ۱۷/۱۰ و ۰/۹۴ بود و در گروه عادی به ترتیب ۱۶/۵۸ و ۱/۰۷ بود و دامنه سنی در هر دو گروه از ۱۵ تا ۱۸ سال بود.

۶. ۱. ۲. شاخص‌های توصیفی متغیر ترومای دوران کودکی

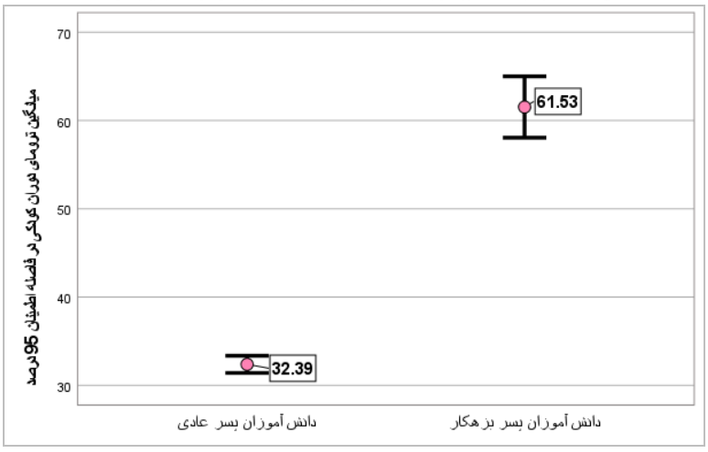
جدول ۱- آماره‌های توصیفی ترومای دوران کودکی به تفکیک دو گروه افراد عادی و بزهکار در حوزه سرقت

متغیرها	نوجوانان غیربزهکار (n=۷۴۲)				نوجوانان بزهکار (n=۶۲)			
	میانگین	انحراف استاندارد	کجی	کشیدگی	میانگین	انحراف استاندارد	کجی	کشیدگی
سوءاستفاده عاطفی	۶/۷۸	۲/۸۷	۲/۳۴	۶/۷۷	۱۲/۳۲	۳/۳۱	-۰/۱۰	۰/۲۱
سوءاستفاده جسمی	۵/۸۲	۲/۱۹	۴/۱۲	۱۹/۷۴	۱۱/۶۹	۴/۲۷	-۰/۰۲	-۰/۹۷
سوءاستفاده جنسی	۵/۶۲	۲/۱۸	۵/۵۰	۳۴/۶۶	۱۰/۴۹	۴/۵۹	۰/۳۸	-۰/۹۹
غفلت عاطفی	۷/۷۵	۳/۵۸	۱/۵۶	۲/۲۷	۱۳/۹۲	۴/۴۱	-۰/۰۷	-۰/۴۳
غفلت جسمی	۶/۴۲	۲/۳۰	۲/۴۳	۸/۲۹	۱۳/۷۳	۳/۱۸	-۰/۰۶	۰/۰۶

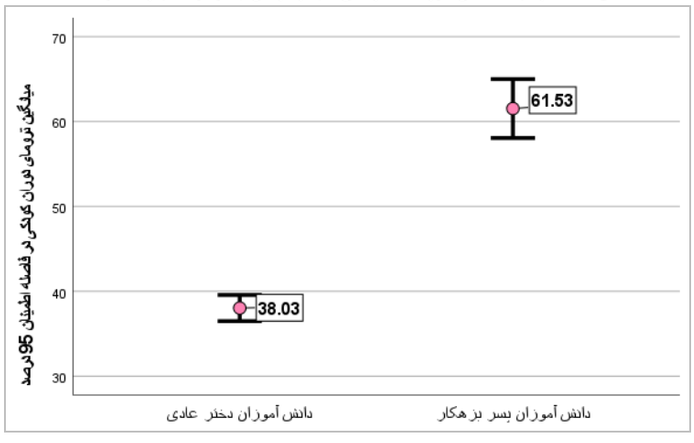
ترومای کودکی (کل)	۳۲/۳۹	۱۰/۰۲	۲/۳۳	۶/۹۳	۶۲/۱۴	۱۳/۶۷	-۰/۳۸	-۰/۷۰

نتایج جدول ۱ نشان داد که میانگین ترومای کودکی در گروه نوجوانان بزهکار برابر با ۶۲/۱۴ بود و به میزان ۲۹/۷۵ نمره بالاتر از نوجوانان غیربزهکار با میانگین ۳۲/۳۹ بود. در بین مؤلفه‌ها بیشترین تفاوت میانگین مربوط به مؤلفه غفلت جسمی و بعدازآن غفلت عاطفی بود. بررسی مقادیر کجی و کشیدگی نشان داد که در گروه دانش‌آموزان عادی، توزیع داده از توزیع نرمال پیروی نمی‌کند. دامنه مقادیر کجی و کشیدگی ترومای کودکی در دامنه ۲- تا ۲+ قرار نداشت و بر این اساس از آزمون ناپارامتریک یومن ـ ویتنی برای مقایسه نمرات در دو گروه نوجوانان عادی و بزهکار استفاده شد.

شکل ۱- نمودار میانگین ترومای کودکی در نوجوانان پسر بزهکار و پسر عادی



شکل ۲- نمودار میانگین ترومای کودکی در نوجوانان پسر بزهکار و دختر عادی



۶. ۲. یافته‌های استنباطی

سؤال پژوهش: آیا بین نوجوانان عادی و بزهکار در حوزه سرقت، در میزان تجارب نامطلوب کودکی تفاوت معنادار وجود دارد؟ در پاسخ داده‌های تحلیل در جداول زیر گزارش می‌شود:

جدول ۳- مقایسه ترومای کودکی در دو گروه نوجوانان پسر غیربزهکار و بزهکار در حوزه سرقت با آزمون یومن ـ ویتنی

متغیر	میانگین (انحراف استاندارد)	تفاوت	مقدار Z	مقدار p	دی‌کوهن

	نوجوانان پسر غیر بزهکار (n =۴۱۲)		نوجوانان پسر بزهکار (n =۶۲)		**میانگین**			
سوءاستفاده عاطفی	۲/۸۷	± ۶/۷۸	۳/۴۴	± ۱۲/۲۹	۵/۵۱	۱۰/۶۵	<۰/۰۰۱	**۱/۸۷**
سوءاستفاده جسمی	۲/۱۹	± ۵/۸۲	۳/۹۸	± ۱۱/۲۳	۵/۴۱	۱۲/۰۶	<۰/۰۰۱	**۲/۱۷**
سوءاستفاده جنسی	۲/۱۸	± ۵/۶۲	۴/۵۵	± ۹/۵۳	۳/۹۱	۱۰/۲۰	<۰/۰۰۱	**۱/۵۰**
غفلت عاطفی	۳/۵۸	± ۷/۷۵	۴/۷۵	± ۱۴/۴۸	۶/۷۳	۹/۵۷	<۰/۰۰۱	**۱/۸۰**
غفلت جسمی	۲/۳۰	± ۶/۴۲	۳/۳۹	± ۱۴/۰۰	۷/۵۸	۱۲/۳۸	<۰/۰۰۱	**۳/۰۷**
ترومای کودکی (کل)	۱۰/۰۲	± ۳۲/۳۹	۱۳/۶۹	± ۶۱/۵۳	۲۹/۱۴	۱۱/۵۳	<۰/۰۰۱	**۲/۷۵**
آزار مادر توسط پدر با سیلی زدن یا هل یا پرتاب	۰/۶۷	± ۱/۲۶	۱/۱۰	± ۲/۴۷	۱/۲۱	۱۰/۴۱	<۰/۰۰۱	**۱/۶۳**
آزار مادر توسط پدر با مشت یا لگد یا شیء محکم	۰/۶۴	± ۱/۱۹	۱/۱۲	± ۲/۴۳	۱/۲۴	۱۱/۶۹	<۰/۰۰۱	**۱/۷۲**
آزار مادر توسط پدر با تهدید چاقو یا اسلحه	۰/۵۴	± ۱/۱۱	۱/۱۶	± ۱/۹۸	۰/۸۷	۱۰/۶۸	<۰/۰۰۱	**۱/۳۴**
نمره کل شاهد خشونت علیه مادر بودن	۱/۵۸	± ۳/۵۶	۲/۷۳	± ۶/۸۰	۳/۲۴	۱۱/۱۹	<۰/۰۰۱	**۱/۸۳**
سابقه بیماری روانی، خودکشی یا افسردگی در خانواده	۰/۲۹	± ۱/۰۹	۰/۴۹	± ۱/۴۰	۰/۳۱	۶/۵۹	<۰/۰۰۱	**۱/۲۳**
طلاق والدین	۰/۲۳	± ۱/۰۶	۰/۵۰	± ۱/۵۰	۰/۴۴	۱۰/۱۷	<۰/۰۰۱	**۱/۸۸**
اعتیاد والدین به مواد مخدر یا مشروبات الکلی	۰/۲۳	± ۱/۰۶	۰/۴۹	± ۱/۳۷	۰/۳۱	۷/۶۵	<۰/۰۰۱	**۱/۴۱**
سابقه زندانی بودن والدین	۰/۱۹	± ۱/۰۴	۰/۵۰	± ۱/۵۰	۰/۴۶	۱۱/۲۴	<۰/۰۰۱	**۲/۱۱**

نتایج آزمون یومن ـ ویتنی در جدول فوق نشان داد که میانگین ترومای کودکی در نوجوانان بزهکار برابر با ۶۱/۵۳ بود که ۲۹/۱۴ نمره بالاتر از گروه نوجوانان غیربزهکار بود. شاخص اندازه اثر دی‌کوهن برابر با ۲/۷۵ بود که بیشتر از مقدار ۰/۸۰ بود و بیانگر شدت تفاوت زیاد و قابل توجه در میزان ترومای کودکی در دو گروه بود. بررسی مؤلفه‌های ترومای کودکی نشان داد در تمامی مؤلفه‌های ترومای کودکی، میانگین نوجوانان بزهکار به‌طور معنی‌داری بالاتر بود (p<۰/۰۵). شاخص اندازه اثر دی‌کوهن نشان داد بیشترین تفاوت در مؤلفه‌ها به ترتیب مربوط به مؤلفه غفلت جسمی با مقدار ۳/۰۷ و مؤلفه سوءاستفاده جسمی با مقدار ۲/۱۷ بود. همچنین در تمامی سؤالات مربوط به شاهد خشونت علیه مادر بودن و سوابق والدین نیز نوجوانان بزهکار نمره بالاتری داشتند و شاخص

دی‌کوهن نشان داد بیشترین تفاوت در عامل سابقه زندانی داشتن والدین با مقدار ۲/۱۱ و طلاق والدین با مقدار ۱/۸۸ وجود داشت.

جدول ۴- مقایسه ترومای کودکی در دو گروه نوجوانان دختر عادی و پسر بزهکار در حوزه سرقت با آزمون یومن ـ ویتنی

متغیر	میانگین (انحراف استاندارد)		تفاوت میانگین	مقدار Z	مقدار p	دی‌کوهن
	نوجوانان دختر عادی (n =۳۳۰)		دانش آموزان پسر بزهکار (n =۶۲)				
سوءاستفاده عاطفی	۴/۵۴	± ۸/۹۸	۳/۴۴	± ۱۲/۲۹	۳/۳۱	۶/۴۲	<۰/۰۰۱	**۰/۷۶**
سوءاستفاده جسمی	۲/۷۰	± ۶/۱۹	۳/۹۸	± ۱۱/۲۳	۵/۰۴	۱۰/۴۱	<۰/۰۰۱	**۱/۷۲**
سوءاستفاده جنسی	۲/۳۲	± ۵/۸۹	۴/۵۵	± ۹/۵۳	۳/۶۴	۸/۴۷	<۰/۰۰۱	**۱/۳۰**
غفلت عاطفی	۴/۸۰	± ۹/۱۸	۴/۷۵	± ۱۴/۴۸	۵/۳۰	۷/۳۳	<۰/۰۰۱	**۱/۱۱**
غفلت جسمی	۳/۲۲	± ۷/۷۹	۳/۳۹	± ۱۴/۰۰	۶/۲۱	۱۰/۱۴	<۰/۰۰۱	**۱/۹۱**
ترومای کودکی (کل)	۱۴/۲۵	± ۳۸/۰۳	۱۳/۶۹	± ۶۱/۵۳	۲۳/۵۰	۹/۵۶	<۰/۰۰۱	**۱/۶۶**
آزار مادر توسط پدر با سیلی زدن یا هل یا پرتاب	۰/۹۵	± ۱/۴۸	۱/۱۰	± ۲/۴۷	۰/۹۹	۷/۶۰	<۰/۰۰۱	**۱/۰۱**
آزار مادر توسط پدر با مشت یا لگد یا شیء محکم	۰/۸۴	± ۱/۳۵	۱/۱۲	± ۲/۴۳	۱/۰۸	۸/۷۴	<۰/۰۰۱	**۱/۲۱**
آزار مادر توسط پدر با تهدید چاقو یا اسلحه	۰/۵۲	± ۱/۱۰	۱/۱۶	± ۱/۹۸	۰/۸۸	۱۰/۲۱	<۰/۰۰۱	**۱/۳۴**
نمره کل شاهد خشونت علیه مادر بودن	۲/۰۱	± ۳/۹۳	۲/۷۳	± ۶/۸۰	۲/۸۸	۸/۹۶	<۰/۰۰۱	**۱/۳۵**
سابقه بیماری روانی، خودکشی یا افسردگی در خانواده	۰/۴۱	± ۱/۲۲	۰/۴۹	± ۱/۴۰	۰/۱۸	۳/۰۱	۰/۰۰۳	**۰/۴۳**
طلاق والدین	۰/۲۸	± ۱/۰۸	۰/۵۰	± ۱/۵۰	۰/۴۲	۸/۳۰	<۰/۰۰۱	**۱/۲۸**
اعتیاد والدین به مواد مخدر یا مشروبات الکلی	۰/۳۴	± ۱/۱۴	۰/۴۹	± ۱/۳۷	۰/۲۳	۴/۳۴	<۰/۰۰۱	**۰/۶۲**
سابقه زندانی بودن والدین	۰/۲۴	± ۱/۰۶	۰/۵۰	± ۱/۵۰	۰/۴۴	۹/۲۱	<۰/۰۰۱	**۱/۴۶**

نتایج آزمون یومن ـ ویتنی در جدول فوق نشان داد که میانگین ترومای کودکی در نوجوانان بزهکار برابر با ۶۱/۵۳ بود که ۲۳/۵۰ نمره بالاتر از گروه نوجوانان دختر عادی بود. شاخص اندازه اثر دی‌کوهن برابر با ۱/۶۶ بود که بیشتر از مقدار ۰/۸۰ بود و بیانگر شدت تفاوت زیاد و قابل توجه در میزان ترومای کودکی در دو گروه بود. بررسی مؤلفه‌های ترومای کودکی نشان داد در تمامی

مؤلفه‌های ترومای کودکی میانگین نوجوانان بزهکار به‌طور معنی‌داری بالاتر بود ($p<۰/۰۵$). شاخص اندازه اثر دی‌کوهن نشان داد بیشترین تفاوت در مؤلفه‌ها به ترتیب مربوط به مؤلفه غفلت جسمی با مقدار ۱/۹۱ و مؤلفه سوءاستفاده جسمی با مقدار ۱/۷۲ بود. همچنین در تمامی سؤالات مربوط به شاهد خشونت علیه مادر بودن و سوابق والدین نیز نوجوانان بزهکار نمره بالاتری داشتند و شاخص دی‌کوهن نشان داد بیشترین تفاوت در عامل سابقه زندانی بودن والدین با مقدار ۱/۴۶ و نمره کل شاهد خشونت علیه مادر بودن با مقدار ۱/۳۵ وجود داشت.

۷. بحث و تفسیر یافته‌ها

این بخش به تحلیل رابطه میان تجارب نامطلوب کودکی و بزه سرقت اختصاص دارد. تمرکز اصلی بر آن است تا نشان دهد چگونه تجارب آسیب‌زای دوران کودکی که در نگاه اول نامرتبط به امور مالی می‌نمایند، می‌توانند در سال‌های بعد بنیان‌های روانی ـ اجتماعی لازم برای احترام به مالکیت دیگران را تضعیف کرده و نوجوان را به سمت تملک غیرقانونی اموال سوق دهند.

۷. ۱. بازخوانی تحلیلی مسئله سرقت در چهارچوب پرسش پژوهش

یکی از پرسش‌های اساسی این پژوهش، آن بود که آیا تجارب نامطلوب دوران کودکی می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری جرائم مالی در نوجوانی باشند و در صورت وجود این رابطه، کدام‌یک از این تجارب نقش برجسته‌تری در سوق دادن نوجوان به‌سوی سرقت دارند. اهمیت این پرسش ازآن‌جهت است که سرقت در زمره شایع‌ترین جرائم نوجوانان قرار دارد و اغلب به‌عنوان رفتاری اقتصادی یا ناشی از فقر مادی تفسیر می‌شود درحالی‌که این پژوهش در پی آن بود که لایه‌های عمیق‌تر روانی ـ خانوادگی این بزه را نیز آشکار سازد.

در این چهارچوب سرقت نه صرفاً به‌عنوان یک تخلف مالی، بلکه به‌عنوان رفتاری اجتماعی ـ روانی در نظر گرفته شد که می‌تواند ریشه در تجارب اولیه زندگی، کیفیت روابط خانوادگی و میزان حمایت عاطفی دریافت‌شده در کودکی داشته باشد؛ بنابراین تمرکز این بخش بر تفسیر این موضوع است که چگونه محرومیت‌ها و غفلت‌های اولیه می‌توانند در سال‌های بعد به رفتارهای مالکیت‌محور غیرقانونی منجر شوند.

۷. ۲. پاسخ به پرسش بر اساس یافته‌های آماری

یافته‌های آماری بخش چهارم به‌روشنی نشان دادند که رابطه میان تجارب نامطلوب دوران کودکی و ارتکاب سرقت در نوجوانان مورد تأیید قرار می‌گیرد. نوجوانان مرتکب سرقت در مقایسه با نوجوانان غیر بزهکار، سطح بالاتری از آسیب‌های دوران کودکی را تجربه کرده‌اند. در میان انواع این تجارب غفلت جسمی و غفلت عاطفی والدین بیشترین نقش را در تمایز این دو گروه ایفا کردند. از سوی دیگر بالا بودن هم‌زمان نمرات سوءاستفاده‌های عاطفی، جسمی و جنسی در گروه بزهکار بیانگر آن است که این نوجوانان اغلب با چندین نوع آسیب هم‌پوشان مواجه بوده‌اند. همچنین تفاوت معنادار در متغیرهایی مانند شاهد خشونت علیه مادر بودن، اعتیاد والدین و سابقه حبس والدین بیانگر آن است که نوجوانان بزهکار بیش از همسالان عادی خود در معرض الگوهای خانوادگی پرتنش، خشونت‌آمیز و نابسامان قرار داشته‌اند. این نتایج نشان می‌دهد که بزهکاری سرقت در این گروه نه‌تنها با تجارب مستقیم بدرفتاری، بلکه با زیستن در بستر کلی خانواده‌های پرخطر نیز پیوند دارد. درمجموع یافته‌ها از

این دیدگاه حمایت می‌کند که بزهکاری نوجوانان مورد مطالعه بیش از آنکه نتیجه یک عامل منفرد باشد، حاصل هم‌افزایی چندین تجربه نامطلوب و مزمن در محیط خانواده است؛ وضعیتی که می‌تواند به اختلال در رشد هیجانی، کاهش نظارت والدینی، ضعف خودکنترلی و گرایش بیشتر به رفتارهای تکانشی و قانون‌گریز منجر شود؛ بنابراین یافته‌ها از الگوی «تجمعی بودن خطر» حمایت می‌کند؛ الگویی که بر اساس آن، انباشت تجارب نامطلوب در طول کودکی می‌تواند مسیر رشد اجتماعی و هیجانی فرد را به‌طور تدریجی به سمت رفتارهای پرخطر و ضداجتماعی سوق دهد.

این الگو نشان می‌دهد که سرقت در نوجوانی الزاماً محصول تصمیمی لحظه‌ای یا صرفاً فشار اقتصادی نیست بلکه می‌تواند پیامد انباشته شدن تجربه‌های طولانی‌مدت محرومیت عاطفی، کمبود نظارت و ضعف پیوند خانوادگی باشد. به‌بیان‌دیگر داده‌ها حاکی از آن است که نوجوانی که در کودکی احساس دیده شدن، حمایت و تعلق را تجربه نکرده است، در سال‌های بعد آمادگی بیشتری برای عبور از مرزهای هنجاری در حوزه مالکیت از خود نشان می‌دهد.

۷. ۳. مقایسه یافته‌ها با مطالعات پیشین

نتایج این پژوهش با بخش قابل توجهی از مطالعات جرم‌شناسی و روان‌شناسی رشد، همسو است. در پژوهش‌های متعددی نشان داده شده است که کودکانی که در محیط‌های توأم با بی‌توجهی، غفلت و ضعف نظارت والدین رشد می‌کنند، در نوجوانی بیشتر درگیر جرائم مالکیت ازجمله سرقت می‌شوند (Erdal Tekin, 2012: 509). در این مطالعات غفلت والدین به‌عنوان عاملی معرفی شده که پیوند عاطفی کودک با خانواده را تضعیف کرده و فرایند درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی را مختل می‌سازد (Widom, 1989: 3).

همچنین در برخی تحقیقات طولی مشخص شده است که محرومیت عاطفی در کودکی می‌تواند احساس محرومیت نسبی و ناکامی مزمن را در فرد شکل دهد؛ احساسی که در نوجوانی ممکن است در قالب رفتارهایی برای «جبران» یا «دستیابی غیرقانونی به منابع» بروز یابد. یافته‌های پژوهش حاضر از این منظر با ادبیات بین‌المللی همخوانی دارد و نشان می‌دهد که سرقت نوجوانان را باید در پیوند با تجربه‌های اولیه بی‌توجهی و فقدان مراقبت پایدار، تحلیل کرد(Felitti et al, 1998: 246).

بااین‌حال شدت تفاوت مشاهده‌شده میان نوجوانان بزهکار و عادی در این پژوهش، در مقایسه با برخی مطالعات خارجی برجسته‌تر است. این تفاوت می‌تواند ناشی از شرایط اجتماعی، اقتصادی و نهادی خاص جامعه مورد مطالعه باشد؛ شرایطی که در آن نظام‌های حمایت اجتماعی از کودکان آسیب‌پذیر هنوز به‌صورت فراگیر و مؤثر عمل نمی‌کنند؛ بنابراین درحالی‌که الگوی کلی همسو با پژوهش‌های پیشین است، دامنه و شدت آن در این بستر اجتماعی قابل توجه‌تر به نظر می‌رسد.

۷. ۴. تفسیر تحلیلی یافته‌ها در بستر اجتماعی ایران

در تفسیر این یافته‌ها در بستر اجتماعی ایران، می‌توان چند نکته را برجسته دانست. نخست آنکه غفلت والدین در بسیاری از موارد صرفاً ناشی از بی‌علاقگی یا طرد عاطفی نیست، بلکه با مجموعه‌ای از فشارهای ساختاری نظیر فقر اقتصادی، بیکاری، اشتغال فرساینده، اعتیاد و تعارضات شدید خانوادگی درهم‌تنیده است. در چنین شرایطی والدین ممکن است از نظر عاطفی و نظارتی در دسترس نباشند، حتی اگر به‌طور ظاهری در کنار کودک حضور داشته باشند این «حضور بدون حمایت» می‌تواند یکی از زمینه‌های شکل‌گیری احساس رهاشدگی در کودک باشد. دوم آنکه در برخی بافت‌های اجتماعی، نیازهای اساسی کودکان و نوجوانان به‌طور کامل تأمین نمی‌شود و درعین‌حال آنان از طریق رسانه‌ها و محیط پیرامون با الگوهای مصرف و رفاه دیگران آشنا می‌شوند. این شکاف میان «خواستن» و «نداشتن» ممکن است احساس محرومیت نسبی و بی‌عدالتی را در نوجوان تقویت

کند. اگر این احساس با سابقه غفلت عاطفی و ضعف پیوند خانوادگی همراه شود، احتمال آن افزایش می‌یابد که نوجوان راه‌های غیرقانونی را برای دستیابی به خواسته‌های خود قابل توجیه بداند.

به نظر می‌رسد در چنین بستری سرقت برای برخی نوجوانان نه صرفاً یک رفتار سودجویانه، بلکه تلاشی برای جبران کمبودهای مادی و نمادین باشد؛ کمبودهایی که ریشه در سال‌های اولیه زندگی دارند. از این منظر سرقت می‌تواند کارکردی هویتی نیز پیدا کند؛ بدین معنا که نوجوان از طریق آن احساس توانمندی، جرئت یا تعلق به یک گروه همسالان را تجربه می‌کند؛ احساسی که پیش‌تر در محیط خانواده برای او فراهم نشده است.

نکته دیگر ضعف نسبی نظام‌های شناسایی و مداخله زودهنگام در حوزه غفلت از کودک است. در بسیاری از موارد نشانه‌های بی‌توجهی شدید به نیازهای عاطفی و تربیتی کودک نه گزارش می‌شود و نه مداخله مؤثری در پی دارد. درنتیجه کودک با انباشت تدریجی آسیب‌ها وارد دوره نوجوانی می‌شود؛ دوره‌ای که با افزایش استقلال، نفوذ همسالان و کاهش نظارت خانواده احتمال بروز رفتارهای بزهکارانه نیز افزایش می‌یابد. ازاین‌رو می‌توان چنین تفسیر کرد که بخشی از سرقت‌های نوجوانان بازتاب نارسایی‌های ساختاری در نظام حمایت از کودکان در معرض خطر است.

بنابراین سرقت نوجوانان را می‌توان نشانه‌ای از گسست پیوندهای حمایتی در خانواده و جامعه دانست؛ گسستی که اگر در سال‌های اولیه زندگی ترمیم نشود، در نوجوانی ممکن است در قالب نقض هنجارهای مالکیت بروز یابد. بر این اساس پیشگیری مؤثر از سرقت نوجوانان مستلزم تمرکز بر سیاست‌های خانواده‌محور، تقویت مهارت‌های فرزندپروری، حمایت از خانواده‌های در معرض فقر و اعتیاد و ایجاد سازکارهای مداخله زودهنگام برای کودکان در معرض غفلت است. بدون توجه به این لایه‌های عمیق‌تر، پاسخ‌های صرفاً کیفری نمی‌توانند به کاهش پایدار این نوع بزه در میان نوجوانان منجر شوند.

۸. نتیجه

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که نوجوانان مرتکب سرقت در مقایسه با نوجوانان غیربزهکار، به‌طور معناداری تجارب نامطلوب بیشتری در دوران کودکی داشته‌اند و این تفاوت به یک نوع خاص از آسیب محدود نیست. نمرات تمامی مؤلفه‌های ترومای کودکی در گروه مرتکب سرقت بالاتر بود و غفلت جسمی و عاطفی از مهم‌ترین وجوه تمایز دو گروه محسوب می‌شد. افزون بر این قرار گرفتن در معرض خشونت علیه مادر، طلاق والدین، اعتیاد و سابقه حبس والدین نیز در نوجوانان مرتکب سرقت بیشتر مشاهده شد. این الگو نشان می‌دهد که در تحلیل سرقت نوجوانان، در کنار عوامل اقتصادی، موقعیتی و اجتماعی، باید به کیفیت محیط رشد و تجربه‌های آسیب‌زای سال‌های کودکی نیز توجه کرد. اهمیت جرم‌شناختی این یافته‌ها بیش از آنکه در اثر مستقل یک تجربه خاص باشد، در تراکم و هم‌زمانی عوامل خطر نهفته است. تجارب نامطلوب می‌توانند از مسیرهایی همچون تضعیف پیوندهای عاطفی کودک با والدین، کاهش مراقبت و نظارت خانوادگی، اختلال در فرایندهای خودتنظیمی و افزایش آسیب‌پذیری هیجانی، زمینه مساعدتری برای رفتارهای پرخطر و بزهکارانه در نوجوانی ایجاد کنند. از این منظر، نظریه‌های رشدمدار، دلبستگی، خودکنترلی و فضای عاطفی خانواده را نباید تبیین‌هایی رقیب دانست؛ بلکه هر یک می‌تواند بخشی از سازکار پیچیده ارتباط میان آسیب‌های دوران کودکی و بزهکاری نوجوانان را توضیح دهد. بااین‌حال نتایج پژوهش نباید به معنای وجود رابطه‌ای قطعی و جبرگرایانه میان تجارب نامطلوب و سرقت تفسیر شود. برخورداری از سابقه آسیب لزوماً به بزهکاری منتهی نمی‌شود و عواملی نظیر تاب‌آوری، حمایت اجتماعی، روابط عاطفی ایمن و سایر منابع محافظت‌کننده می‌توانند جهت یا شدت این مسیر را تعدیل کنند. همچنین ماهیت علّی ـ

مقایسه‌ای و مقطعی پژوهش حاضر، امکان استنباط رابطه علّی قطعی را فراهم نمی‌کند؛ بنابراین یافته‌ها بیش از آنکه بیانگر «علت سرقت» باشند، نشان‌دهنده افزایش آسیب‌پذیری نسبت به بزهکاری در بستر انباشت عوامل خطر دوران کودکی‌اند. بر این اساس پیشنهاد می‌شود در سطح پیشگیری، کودکان در معرض غفلت، خشونت خانوادگی، اعتیاد، طلاق و حبس والدین زودهنگام شناسایی و حمایت شوند. در نظام عدالت نوجوانان نیز ارزیابی تجارب نامطلوب دوران کودکی و شرایط خانوادگی در پرونده شخصیت مورد توجه قرار گرفته و برنامه‌های اصلاحی و بازپرورانه با رویکرد آگاه از تروما و متناسب با نیازهای فردی نوجوان طراحی شود. همچنین انجام مطالعات طولی، بررسی نقش میانجی یا تعدیل‌گر خودکنترلی، دلبستگی، تاب‌آوری و حمایت اجتماعی و مقایسه الگوی تجارب نامطلوب در انواع مختلف جرائم نوجوانان پیشنهاد می‌شود.

منابع

الف) فارسی

۱. اکبری‌زاده، فاطمه، سلیمانی، علی، کچویی، محسن، فراهانی، حجت‌اله. (۱۴۰۳). «ارتباط بین تجربیات نامطلوب دوران کودکی مادر و مشکلات روان‌شناختی کودکان با نقش واسطه‌ای تنظیم هیجان و ذهنی‌سازی». *مجله روان‌پزشکی و روانشناسی بالینی ایران*، ۳۰(۱)، ۵-۱۸.

۲. تاج‌بخش، غلامرضا. (۱۴۰۱). «شناسایی و اولویت‌بندی عوامل پیشگیری خانه محور از گرایش فرزندان به اعتیاد»، *فصلنامه پژوهش‌های جرم‌شناختی پلیس*، ۳(۶)، ۸۸-۶۹.

۳. سوری، حسین، امرایی، کوروش، ناصری نیا، قباد، مرادنژاد، امین. (۱۳۹۹). «بررسی نقش واسطه‌ای جو عاطفی خانواده در رابطه میان تاب‌آوری و شادکامی در دانش‌آموزان»، *فصلنامه خانواده و پژوهش*، ۱۷(۲)، ۳۳-۵۹.

۴. علی‌وردی‌نیا، اکبر و یونسی، عرفان. (۱۳۹۳). «تأثیر میزان خودکنترلی بر ارتکاب جرم در میان دانشجویان». *راهبرد فرهنگ*، ۷(۲۶)، ۱۱۸-۹۳.

۵. مؤذن‌زادگان، حسنعلی، وحدت طاهر، مهدی، غلامی دون، حسین، سهرابی اسمرود، فرامرز. (۱۴۰۴)، «بررسی نقش تجربیات نامطلوب دوران کودکی در ارتکاب بزه قتل». *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۳ (۳). ۱-۱۹.

۶. یحیی‌زاده، حسین و حامد، محبوبه. (۱۳۹۴). «مسائل فرزندان طلاق در ایران و مداخلات مربوطه: فراتحلیل مقالات موجود». *مطالعات زن و خانواده*، ۳(۲)، ۱۲۰-۹۱.

ب) انگلیسی

1. Ainsworth, Mary D. Salter. (1979). "Infant–mother attachment". *American Psychologist*, 34 (10), 932–937. DOI: 10.1037/0003-066X.34.10.932

2. Anda, Robert F., Felitti, Vincent J., Bremner, J. Douglas, Walker, John D., Whitfield, Charles, Perry, Bruce D., Dube, Shanta R., & Giles, Wayne H. (2006). "The enduring effects of abuse and related adverse experiences in childhood: A convergence of evidence from neurobiology and epidemiology". *European Archives of Psychiatry and Clinical Neuroscience*, 256 (3), 174–186. DOI: 10.1007/s00406-005-0624-4

3. Baglivio, Michael T., Epps, Nathan, Swartz, Kimberly, Huq, Mona Sayedul, Sheer, Amy, & Hardt, Nancy S. (2014). "The prevalence of adverse childhood experiences (ACE) in the lives of juvenile offenders", *Journal of Juvenile Justice*, 3 (2), 1–23.

4. Baglivio, Michael T., Wolff, Kevin T., Piquero, Alex R., & Epps, Nathan. (2015). "The relationship between adverse childhood experiences (ACE) and juvenile offending trajectories in a juvenile offender sample", *Journal of Criminal Justice*, 43(3), 229-241. DOI: 10.1016/j.jcrimjus.2015.04.012.

5. Bowlby, John. (1958). "The nature of the child's tie to his mother", *International Journal of Psycho-Analysis*, 39 (5), 350–373.

6. Chegeni, Mahnaz., Haghdoost, Ali., Eslami Shahrbabaki, Mahnaz., Mangolian Shahrbabaki, Parastoo., & Nakhaee, Nouzar. (2020). Validity and reliability of the Persian version of the Adverse Childhood Experiences Abuse Short Form (ACE-ASF). *Journal of Education and Health Promotion*, 9, 15. https://doi.org/10.4103/jehp.jehp_15_20

7. Dube, Shanta R., Anda, Robert F., Felitti, Vincent J., Edwards, Valerie J., & Croft, Janet B. (2002). "Adverse childhood experiences and personal alcohol abuse as an adult". *Addictive Behaviors*, 27(5), 713–725. https://doi.org/10.1016/S0306-4603(01)00204-0

8. Erdal Tekin, Currie Elliott (2012). "Understanding the Cycle: Childhood Maltreatment and Future Crime," *Journal of Human Resources*, 2(47), 509-549. https://doi.org/10.1353/jhr.2012.0017

9. Finch, Katie, Lawrence, Daniel, Williams, Marc O, Thompson, Andrew, Hartwright, Christopher (2024). "Relationships between adverse childhood experiences, attachment, resilience, psychological distress and trauma among forensic mental health populations", *The Journal of Forensic Psychiatry & Psychology*, 35 (5), 660-684. https://doi.org/10.1080/14789949.2024.2365149

10. Ford, Julian D (2005). "Treatment Implications of Altered Affect Regulation and Information Processing Following Child Maltreatment", *Psychiatric Annals*, 35(5), 410-419. Doi:10.3928/00485713-20050501-07

11. Felitti, Vincent J., Anda, Robert F., Nordenberg, David, Williamson, David F., Spitz, Alison M., Edwards, Valerie, Koss, Mary P., & Marks, James S. (1998), "Relationship of Childhood Abuse and Household Dysfunction to Many of the Leading Causes of Death in Adults." *American Journal of Preventive Medicine*, 14(4), 245–258

12. Fearon, R. Pasco, Bakermans-Kranenburg, Marian J., van IJzendoorn, Marinus H., Lapsley, Anne-Marie, & Roisman, Glenn I. (2010). "The significance of insecure attachment and disorganization in the development of children's externalizing behavior: A meta-analytic study", *Child Development*, 81(2), 435–456. DOI: 10.1111/j.1467-8624.2009.01405.x.

13. Gottfredson, Michael R., & Hirschi, Travis (1990). *A General Theory of Crime*. Stanford, CA: Stanford University Press.

14. Hilder, Lorraine, Strang, Heather, & Kumar, Sumit. (2021). "Adverse Childhood Experiences (ACE) Among Prolific Young Robbery Offenders in London: Targeting Treatment for Desistance?", *Cambridge Journal of Evidence-Based Policing*, 5, 156–169.

15. Jackson, Dylan B., Jones, Melissa S., Semenza, Daniel C., & Testa, Alexander. (2023). "Adverse Childhood Experiences and Adolescent Delinquency: A Theoretically Informed Investigation of Mediators during Middle Childhood", *International Journal of Environmental Research and Public Health*, 20 (4), 3202.

16. Masten, Ann S. (2014). *Ordinary Magic: Resilience in Development*. New York: The Guilford Press.

17. Moffitt, Terrie E. (1993). "Adolescence-limited and life-course-persistent antisocial behavior: A developmental taxonomy". *Psychological Review*, 100 (4), 674–701. DOI: 10.1037/0033-295X.100.4.674.

18. Morris, Amanda Sheffield, Silk, Jennifer S., Steinberg, Laurence, Myers, Sonya S., & Robinson, Lara Rachel. (2007). "The role of the family context in the development of emotion regulation". *Social Development*, 16 (2), 361–388. DOI: 10.1111/j.1467-9507.2007.00389.x.

19. Narayan, Angela J, Lieberman, Alicia F, Masten, Ann S (2021). "Intergenerational transmission and prevention of adverse childhood experiences (ACEs)". *Clinical Psychology Review*, 85(11), 1-11 https://doi.org/10.1016/j.cpr.2021.101997

20. Sampson, Robert J., & Laub, John H. (1993). *Crime in the Making: Pathways and Turning Points Through Life*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

21. Widom, Cathy (1989). "Does Violence Beget Violence? A Critical Examination of the Literature". *Psychological Bulletin*, 1(106), 3-28. doi: 10.1037/0033-2909.106.1.3. PMID: 2667008.

22. Wang, Lin-Xin, Li3, Jian-Bin, liu, Zi-Hao, zeng, Jin, Dou, Kai (2025). "The Impact of Adverse Childhood Experiences on the Development of Adolescent Risk-Taking: The Mediating Effect of Self-Control and Moderating

Effect of Genetic Variations". *Journal of Youth and Adolescence*, 54, 1356-1376. DOI: 10.1007/s10964-025-02136-5

23. Yohros, Alexis (2023). "Examining the relationship between adverse childhood experiences and juvenile recidivism: A systematic review and meta-analysis". *Trauma, Violence, & Abuse*, 24 (3), 1640–1655. DOI: 10.1177/15248380211073846.